

بر سرزمین ما چه رفته است که گل ها هنوز سوگوارند؟

چه بود و چه شد؟

..... قیام مشروطیت
اعتماد و توهم و باور
حضور گسترده مردم در صحنه
خیانت و حماقت روحانیت
و راهبران نیروهای راست
و ناآگاهی چپ

تاریخ قضاوت میکند:

سرکوب خونین قیام مردم ایران!
و گل ها هنوز سوگوارند!

حضور گسترده مردم در صحنه
سوء استفاده از اعتماد و توهم و باور
... به وزارت رساندن مصدق
ملی شدن صنعت نفت

به انحراف کشتادن مردم
خیانت و حماقت روحانیت،
احزاب راست و ملی

و راهبران حزب توده ایران!
کودتای ننگین 28 مرداد ...!

تاریخ قضاوت میکند:

سرکوب خونین خلقها و ...
زندان و شکنجه و اعدام
فرار و مهاجرت و تبعید!
و گل ها هنوز سوگوارند!

زمستان بود!

سلطه امپریالیسم
صدور سرمایه
دیکتاتوری شاه و سرمایه
دستگاه تفتیش عقاید اسلامی
استبداد و استثمار!
فرهنگ، اقتصاد، سیاست؛
ابتدال، بیمار، وحشی!

انقلاب سفید و شاه جوان بخت
کارگران گرسنه و دهقانان فریب خورده
هر ایرانی و یک پیکان
خرید ارزان روشنفکران!

طبیعت؛

زخمی، خونین، خشمگین!
چپاول گنجها
عصای زرین در مذاب زمین
استخراج معادن و نفت
نابودی جنگلها
دستبرد به رنجها
طبیعت و انسان

و هر آنچه که بر آن

و هر آنچه در آن

و هر آنچه که با آن

میروید و میزید و تولید میشود!

آوار، آوار، آری آوار بود!

و آنچه که مانده بود:

اشرافیت هزار فامیل، درباریان، نظامیان،
دستگاه عظیم مذهب و تفتیش عقاید اسلامی،
احزاب ملی و فاشیستی

ساواک، سازمانهای امنیتی تو در تو
مبارزه با تروریسم!؛

سرکوب و تعقیب کمونیستها و مجاهدین و
دستگیری، زندان، شکنجه، اعدام!

کارگران و کشاورزان و ... خسته و گرسنه
بیکاری و ویرانی

فقر و فلاکت و بیماری

تحمیق و تحمیل فرهنگی

صف های طویل نماز وحشت

دعای حاجت

انتظار ظهور و حضور مهدی

چنگ به ریسمان الهی

تسلیم تقدیر!

تاریخ قضاوت میکند:

و گلها هنوز سوگوارند!

تاریخ خشکسالی!

جشن های 2500 ساله

دستجات کفتاران

کرکسان و موشها

گرسنه و وحشی

دریدن و چریدن!

ابراهای نارس و نازا

طوفان و باد و بوران

جنگل های سوخته

سروهای ذغال شده

لاله های خشک

سنگواره های سیاه ماهیان

مزارع سوخته و خسته

کرمهای ساقه خوار

پرواز دستجات بیشمار ملخ

شکم های آماس کرده گندم کاران

آسیاب های از کار افتاده

آسیابان های پیر و فرتوت!

کارخانه های مونتاز

تارهای پوسیده امید

کارگران خسته

زحمتکششان بیکار

با دستهای پینه بسته

کنج قفس نشسته

در جنگی نابرابر

گرسنگی کشیدند!

از کوره تا کارخانه

کشتزار و دیم و شالی

فریاد درد کشیدند!

" بردباری نه، هرگز!

دیگر خاک خسته است

و ما گرسنه ایم!"

.....

همسرایان میخوانند:

" ولی آندم کز اندوهان روان زندگی تار است
ولی آندم که نیکی و بدی را گاه پیکار است
فرو رفتن بکام مرگ شیرین است
بایسته آزاده گی این است!"

آگاهی،
شهامت
و اقدام!

.....

خون گرم

صادقترین

آگاهترین

عاشق ترین

جویندگان کار و دانش و آزادی

در رگان خشکسالی جامعه دوید!

" بنفشه گل داد و مزده داد،

زمستان شکست و رفت!"

گلمشت بزرگ آفتاب

کوچه های سرد و یخ زده را درنورید!

برگه های خشک

پر زآب شدند!

سیاه ماهیان

چابک و پرشور

در جستجوی راه

عزم رهانی

به راه تن زدند

به رود پیوستند!

از کوه پایه های

سقف های سپید ایران

جاری شدند

ونهلان دیرینه کاشت آزادی را

که قرنهای در سیاهی گودالهای عمیق جعل و جهل

پنهان مانده بودند،

آبیاری کردند!

توده های کار

هر روز و هر شب

توی کارخانه

تو مزارع

توی دانشگاه

تو سربازخانه

توی مدارس

تو بیمارستانها

توی ادارات

توی محلات

توی مساجد

توی هر خانه

پنهان و آشکار

دور هم بودند

نیاز خود گفتند

چاره کار جستند

شورا ها ساختند!

تدبیر جمعی!

شدند یک شبیح!

از ترس اشباح
حکومت نظامی
همه جا جاری !

شاه و اعوانش ؛
سرمایه دار ها
چپاولگران
صاحبان بانک
ژنرال و افسر
وزیر و سفیر
وکیل و دادرس
خود فروخته گان
از همه قماش
اموال دزدی
زدند به حراج
مهیا شدند
برای فرار !

قاری و ملا
حجج اسلام ،
آیات اعظام
حوزه و حجره
احزاب ملی
خدمتکار شدند
دستبوس آنها !

توی مساجد
شرینی و شریب
حلوا و خرما
صفا میدادن
حلقوم های تلخ
حلقوم های زخم !

تو خیابانها
تو دانشگاهها ...
دانشجو و محصل
هزاران انسان
با کار و بیکار
دست ها مشت کرده
دل ها پیوسته
همگی باهم
فریاد کشیدند :

بگو مرگ بر شاه
بگو مرگ بر شاه !
ایران را سراسر سیاهکل میکنیم !

نطفه تغییر
شعور جمعی
در هر تلاشی
در هر همراهی
در پیشبرد کار
جوانه میزد !

ضرورت و نیاز
میلیونها انسان
از هر جنسیت
ملیت و مذهب
به جنبش آورد !

رودخانه های
پرخروش اقدام
بهم پیوستند !

رسانه ها
با بوق و کرنا
گفتند همه جا :
نصیری زندان ،
ساواک منحل شد !
شوری بر پا شد !

زنجیرهای بند
در هر کارخانه
مزرعه و خانه
در قزل قلعه
اوین و کمیته
هر زندان و برج
با دست مردم
از هم واشدند !

کابوس و زندان
گم شد از صحنه
قفلها از قصه
با نام رمز عشق
عشق به همنوع
باز شد و دود شد !

رویای دیرین
رویای شیرین
جلوه گر میشد !

خدایان وقت
چاره میجستند !

خادمان وقت :
آیات عظام
حوزه های دینی
احزاب ملی
نهضت آزادی
حزب توده ایران
سران ارتش

سران ساواک ؛ تیمسار فردوست ها ...
سفارتخانه ها
مستشاران فرنگی ؛ ژنرال هویزر
وزیر ، وزرا
وکلای مجلس
مشورت کردند
همصدا گشتند
چاره انی یافتند ! :

شناخت از ایران
تاریخ اسلام
مردم ساده

اعتقاد و اعتماد
توهم و باور
فریب مردم !

تو شهر قصه
یه هو مثل قارچ
کارگردانان
فیلم برداران
صحنه پردازان
حزب و سازمان
رنگ و وارنگ ،
از همه رنگ
از شهر فرنگ
روئیدند بر خاک !

تو دست هر کس
کاغذ و قلم
اوراق سفید
با خطوط سرخ ،
سیاه و آبی
هفت خط و هفت رنگ
با دوربین و دستگاه
تکنیک و ابزار
لای آدمها
با چشم و دوربین
ول میزدند !
بدون وقفه
از زمین و زمان
از ستاره ها
شورش مردم
شورای آنها
از شور و غوغا
فیلم میساختن !

سنوال میکنم
آهای مسیو چه کار میکنید ؟
فیلم میگیریم !
قصه میسازیم
فیلم انقلاب
قصه تازه
شهر قصه ها !

دوست همراه با خنده پرسید
چرا میترسی ، ساواک منحل شد ؟

آهسته گفتم :
چی شد آدم هاش
اونهمه دستگاه
اونهمه تشکیلات !

بعدها فهمیدیم
ساواک منحل شد ، شدش ساواما !

شور و غوغا را
به وفور داشتیم
شعور و آگاهی
نطفه انی تازه !

موش های دیوار
که گوش هم داشتند
گفتند همه جا :
دیو چو بیرون رفت
فرشته آید !

شاه نعمت اله
توی قصه اش
گفته این چنین :
در این هزاره
میآد سیدی از آل عبا
ستاره میشه
همه دنباله
میره آسمون
با دنباله هاش !
همه میتونن
از اون بالا ها
نگاه بکنن
شهر قصه را
روپاه و خروس و آقا کلاغه
گرگها و میش و بره ها
.... همه حیوانات
با صلح و صفا
میچرند با هم
میپرنند باهم !

قصه ائی شیرین
سرتا پا رویا
بعداز هزاران قصه بیداد !

علمای عظام
اندیشمندان اسلام
نازک بینان
نظر آوردند !
نازک اندیشان
اندیشه کردند !
نویسندگان
به آن پرداختند !
ملی پوشان
فرنگ دیده گان
خودفروخته گان
مسخ شدگان
با علم و هنر
با داس و چکش
رمز و اسطرلاب
به آن پیوستند !
چهره پردازان
ابزار و تکنیک
صدا و سیما
دانش و تاریخ
دلار و مارک
فرانک و لیره ...
بازار و حوزه
سرمایه دارها
کوچک و بزرگ
همه دست به دست
همگی با هم
قصه را ساختند !

دیو چو بیرون رود

فرشته در آید !

میلیونها انسان
هوشیار و بیهوش
استاد و شاگرد ...

کارگر و زارع ...
با عشق و امید
توهم و باور
چشم های بسته
آن فرشته را
روی ماه دیدند !

مادران داغ
پدران جهل
موی آقا را
لا ی قرآن دیدند !

ای داد و بیداد
سجده بر قرآن
داستان راستان !

گوشها بسته بود !
چشم ها پر امید
صدای سازش
فریب ملت
بگوش میرسید !

خدایان وقت
خدمتگزاران
همه هماهنگ
با سعی و تدبیر
از تو قصه ها
با صحنه سازی
با نور و صدا
تصویر و تبلیغ
آن فرشته را
با لباس نور
با صدای عشق
جلو کشیدند !

امام در پاریس !
نوفل دوشاتو
سناد تبلیغ ، سناد ترویج !
شماطه گران ، گرمورها
دکوراتورها ، نورپردازان ...
چهره اش ساختن
نور و نورانی !

صحنه نمایش :
نایب امام
امام زمان !
یک درخت سیب ، توی محوطه
حضرت امام
زیر درخت سیب
نشسته بر روی زمین
اطراف امام، پر از زائران :
آمریکائیان
آلمانیها ، فرانسویان

وکیل و دادرس
ژنرال و افسر
ساواک و سیا ، انتلیجنت سرویس
ک گ ب ، ... موساد ، امل و ...
سیاست بازان ؛ چپ و راست
از هر نوع قماش !

صدا و سیما
صدای آمریکا ، صدای اسرائیل
هم پیک ایران
از همه جهان
با هزار دوربین
آقا رو بردن
بر روی امواج
هر صدای جعل
هر صدای جهل
را بزرگ کردند !

مردم ساده
همه دست به دست
همه یکصدا
همه یک کلام
" وحدت کلمه "
بدور شهرها
زنجیر کشیدند
دیوار کشیدند
راه ها را بستند !

مردم امید
در انتظار فرشته قصه
قصه های عشق
زندگی در دست
هر سو دویدن
هفده شهریور ...
13 آبان ، ...
خونین و مالین
تو دانشگاهها
تو کارخانه ها
توی مدارس
تو سربازخانه
تو خیابانها ...
فریاد کشیدند :

اگر امام فردا نیاد ، مسلسل ها بیرون میاد !

ایران را سراسر سیاهکل میکنیم !

رهبران ، رهبران ، ما را مسلح کنید !

فرشته نجات
با احساس هیچ
با خشم و نفرت
از هر نوع انسان
از اعماق تاریخ
بیرون آمد !

تاریخ اسلام !

بیعت با امام !

بیعت کنندگان :
آیات اعظام
حجج اسلام
بازار ایران
امرای ارشد
ارتش و ساواک ،

قوای سه گانه ...

جبهه ملی ...

نهضت آزادی

حزب توده ایران

خیلی های دیگر

چریک و مجاهد

با خوش خیالی

پدر روحانی

رهبر ضد امپریالیسم

همگی با هم

با امام خود

بر روی امواج ،

بیعت کردند !

یکصدا گفتند :

حضرت امام !

بفرما اینجا ، شهر قصه ها

شهر آرزو !

میلیونها انسان

انسانهای کار

با یه لقمه نان

بساز و خاموش

حیثیت ، فقر و فضیلت

شعار آنهاست

با امید و عشق

با خیال و هم

در انتظار

دیدار با امام !

هوا نیروز ، ..

گارد جاویدان

پلیس ایران

حزب و حزب اله

اینهمه زندان

اینهمه قتلگاه

همه آماده !

بگیر و ببند

تو دهن بز

کشته ها پشته

هرچی بادباد !

شوری بر پا بود

در شهر و روستا

کوچه و محله

همه جا شورا !

سازمان من

سازمان تو

سازمان عشق

عشق به همراه

عشق به همنوع

ترانه شدند !

یه سایه شدند !

براه افتادند

کوچیک و بزرگ

به رود پیوستند !

شدند یک سیلاب

آنچنان عظیم

آنچنان مهیب

که خدایگان

با هزار فامیل

اشراف و دربار

ژنرال و افسر

مهتر و گاردی

با توپ و تانکها

فانتوم وموشک

دستها مسلسل

از ترس اشباع

از ترس موندن

با ذلت مردن زیر نگاه ها

از جا پریدند !

با چمدانها

حسابهای بانکی

اجناس عتیقه

با مارک و دلار

از مرز های باز

بازرگان و چمران ...

همه در رفتند !

رفتن و رفتن

تا اون دور دورا

دیگه تا ابد

بمونن اونجا

بمیرن اونجا !

ظل اله که رفت

رفتن اونو

بر روی امواج

همگی دیدن !

دشمن مردم

با آه و زاری

گریه و خواری

رسمای اعلام کرد:

صدای انقلابتان را شنیدیم !

عجب روزی بود !

شادی و غریو

گریه و خنده

جوشش و پویش

عشق و امید

مثل شاپرک

میپرید هر جا

گل ها رنگارنگ

دشتها لاله زار

همه مست عشق

همه در رویا

رویای آزادی !

قیام باشکوه سال 57 !

قیام خونین به طبیعت پیوست

پوسته سخت استبداد شکست

دیوار های کهنه و فرتوت

2500 سال جنایت و جعلیت

فروریخت !

سرزمین ایران

در بهاران زودرس

روئید و گل داد !

زمین ، بارور شد

بهار آمد !

بهار انسان !

همسرایان میخوانند :

" هوا دلپذیر شد

گل از خاک بر دمید ! "

قصه بهار !

قصه تغییر !

تو آسمونها

ابر های سپید

اسب های سرکش

روی هر کدوم

جوانانی عاشق

عقابان تیزپر

کبوتران صلح !

رویش و پویش

همه جا گویش

انقلاب و تغییر !

بین آدمها

دوستی و صفا

پاک و بی ریا

بحث و جدلها

زنده و پویا

کار و اندیشه

داغ و رهائی !

بیمه و درمان ، برای همه !

آموزش و نان ، برای همه !

سقف های ساده

با پیچک یاس یا که گل سرخ ...

برای همه !

زندگی و عشق، برای همه !

آب و برق و گوشت

برای همه !

همه انسانها ، با هر نام و رنگ ...

با هر جنسیت ، با کار و بیکار

همه برابر ، همه همسنگر

رهائی و عدل ، برای همه !

خدایان عصر ،

در گوادالوپ

تصمیم گرفتند :

ظل اله که رفت

باید بگونه

روح الهی

روح خدایان

سرمایه و سود

پنهان و آشکار !

به حضرت امام

پیام رساندند :

با این شرایط
هر طوری میخوای
بگیر و ببند!
اسلام راستین
در دست شماست!
برون بر امواج
بکش بی دینان
هم منافقان
چند تن از دوستان
امیر و افسر ...!

اما میمونه فقط بین ما
شیشه عمرت
تو دست خداست
خدای قادر
خدای غاصب
سود و سرمایه
مالک انسان
و کار انسان!

حضرت امام تسبیح انداختند
با خدای خود مشورت کردند!
فرمودند آنجا:
معجزه است اکنون
" وحدت کلمه " ، " همه گی باهم "
نام رمز آن!

قصه تاریخ
فریب و نیرنگ
توهم و باور!

" ایر فرانس "
سیمرغ قصه
بر زمین نشست!

ظهور امام در خاک ایران!

میلیونها انسان

در طول مسیر
از مهرآباد تا بهشت زهرا
هلهله کردند
اشک شوق ریختند
با چشمان بسته
پشت شیشه ها
آقا رو دیدند
بر خاک افتادند
تبریک عید گفتند!

حضرت امام
با یال و کویال
بر روی دستها
دسته های بسته
به قبرستان رسید!
بهشت زهرا!

صدها میکروفون
دروبینها و فرستنده گان

دهها بلندگو!
هلی کوپتر ها ، تو هوا پرواز
با دیده بان ها ، تک تیراندازها!

زمین و زمان
صدا و سیما
صدای آقا ،
تصویر آقا!

اهالی شهر و روستاها
همه میخواستند در بهشت باشند

کنار امام!
جا نمی شد!
بار دیگر
معجزه شد!
صدا و سیما

بهشت رو آوردن تو خونه!

مردم عاشق ،
همگی با هم ، رفتن تو بهشت
تو بهشت زهرا
کنار امام!

بهشتیان ، مسخ شدگان ...

سرتا پا یه گوش
یه گوش بزرگ!

صدای امام

از اوج اعلا
بگوش میرسید!

با دست شما

من تو دهن این دولت میزنم!

مسخ شدگان

کهنه پرستان
بیعت کنندگان
از جا پریدند!

لباسهای رزم

ابزار جنگی
از تو گنجه ها
از توی قبر ها
بیرون آوردند!

هیچکی نفهمید!

رویاهاشون رو
تو همون گورها
بخاک سپردند!

فرشته نجات

با سپاه مرگ
با سپاه جهل
در بهشت زهرا
عهد و پیمان بست:

میکنیم آباد این بهشت مان!

از همین لحظه
عشق به همنوع

عشق به میهن
عشق به همراه
عشق به رفیق
عشق به مادر
رویا و خیال
خنده و شادی
آزادیخواهی
دگر اندیشی
ممنوع است
ممنوع!

همه چی باید اسلامی باشد!
گریه کردن ،

صواب است صواب!
اقتصاد هم مال خر است!
همه انسانها کارگرند!

میبوسم اکنون

دست کارگر
دستهای بسته
چشم و گوش بسته
زبان بریده
فقر و جاهل
عبد الهی
گوشت قربانی!

دهه فجر

آغاز شده بود!

میلیونها انسان

ساده و عاشق
در پی قصه
قصه تازه
زندگی نو
آب و نون و گوشت ...

سرپناه ساده

در پی امام به اوج اسلام
به قعر پیوستند!

استقلال ، آزادی ، جمهوری اسلامی!

لحظه های قهر؛

ضد رویاها!
لحظه های قهر؛
ضد انقلاب!

صفحه ورق خورد!

تاریخ ایران به عقب بازگشت!

هزار... سال سقوط

دوران علی
مالک اشتر!
با بازیگران
عصر امپریالیسم
عصر اشغال و غارت
عصر سیاست

عصر استثمار
عصر خیانت
عصر صنایع

انقلاب تکنیک
دین و سیاست
دهلیز و زندان
جنگ و ویرانی !

حضرت امام
درمسند علی
به قضاوت نشست !

یکی دو زندان
از طاغوتیان
پر شد در آغاز !
چند تن امراء
چند تن وزرا
چندتن ساواکی
افسران جزء
چندتن نگون بخت
چندتن بازجویان
چند تن نگهبان !

پشت دیوارها
دریهای بسته
جوخه های مرگ
بیان امام
آماده شلیک !
گروه اول
گروه دوم
گروه سوم
اله و اکبر....

روزنامه های
کیهان و اطلاعات
مخصوص اعدام
عکسها و نام ها
دهها اعدامی !

انقلاب اسلامی !
اعدام زندانی !
سکوت و تانید !
رویای آزادی !
انتقام و مکافات !
شادی و شرم !

لحظات خواب !
خواب در بیداری !
فریب یک ملت !
تخریب یک رویا
رویای آزادی !
خدعه و نیرنگ !
کابوس و وحشت !

لحظه انی دیگر
عناصری هوشیار
کشیدند فریاد :
برخیزید از خواب !
اغمای اندیشه !
فغان و فریاد !
نه ! به ویرانی
نه به اعدام ها

مبارزه تا مرگ
برای آزادی !

.....
لحظاتی بعد همگی دیدند
در بندد ، دربند
در بند ایمان ؛
اعتقاد و اعتماد و باور
در بند دیوان !

راه ها بسته بود
زنجیر فریب بپا بسته بود
تاریخ اسلام !

کاخ های خیال
با شن و ماسه
بر لب دریا
ساخته شده بود
در طی یک شب
از اون همه کاخ
امید و رویا
برج آزادی
جز مثنی ماسه
نمادش بر جا !

مردم هوشیار
همه دریافتند
صحنه هستی
قرنهای قرن
به عقب رفته است !

فریاد کشیدند :
فریب ملت !

مداومت ، مقاومت
کارگران ، زحمتکشان ،
آهای رفقا ، آی خواهرها ، برادرا
دانشجویان ، دانش آموزان
برخیزید از خواب
بشکنیم زنجیر
بشکنیم بتان
بت خود ساخته !

چه شد رویا ها
کاخ های خیال
چه شد شوراها
شور و غوغا ها
انقلاب و تدبیر !
چه شد آزادی
نفی هر زندان
شکنجه و اعدام
نان و امنیت
نفث و گوشت و قند

بهداشت و درمان
کار و اندیشه
برای همه
در همه ایران !

همصدا گشتند میلیونها با آن !

جنگ طبقات !

جنگ طبقات در آن میانه
علیرغم خون
رودهای جاری
ساده بود و صاف !

نفی استبداد !
خواسته های نیاز !

انتخاب جبهه
روشن بود و پاک !
هر آنکه با شاه ،
جبهه سیاه
هر آنکه بر آن ،
سپیدی و عشق !

توان مردم : انقلاب و تغییر !

جبهه آگاهی :

غرق در قدرت
خیانت و ارتداد
ضعف و ناآگاهی !

سرنگونی شاه
با قیام مردم ، بوقوع پیوست !

22 بهمن ، اعلام کرد رهبر :

پیروزی قیام مبارکتان باد !
نقش شماها به پایان رسید !
پایان اعتصاب !
برید سرکار !
انقلاب هنوز ادامه دارد !

میلیونها انسان
سازمانهای وقت ...
چریک و مجاهد ،
تشکل های خلق های ایران
با کمترین شناخت
از تاریخ و خود
انگشت به دهان
برسر دو راه

سازش و یا جنگ ؟
هر دو راه ، به مرگ !

جنگ طبقات !

ضد انقلاب :
دستگاه مذهب ؛ پل پیروزی ؛

مسجد و محراب
حزب الهی
هزاران سال تاریخ
دستی در قدرت
دستی در تحمیق
دستی در سرفقت

با هزاران جعل ، دستی با مردم ؛
مردم ساده ، مردم صادق !

مردم محتاج ؛
در شهر و روستا
کارگر و زحمتکش
از همه رانده
از قدرت رانده
از خدمت رانده
گوشت دم توپ !
آنچه که داشتند
آگاهی نبود
شور بود و نیاز ،
امید فراوان !
از ارث و میراث
فقر و فضیلت
خدا و ایمان
چنگ بر ریسمان !
دستگاه تدبیر :

در حفظ قرآن و مالکیت
و حافظان آن
در پیشگاه امام
عهد بستند و پیمان !
ستون پنجم :
بعد از دوره انی
در طی تاریخ
کارش معلوم بود
دستی در دست
شاه جوانبخت !
و اگر نشد
امام امت !
احزاب برادر !
محلل لان مردم با قدرت!
مبلغان برادری و برابری
مارکسیسم و اسلام !

دهها سازمان
حزب و تشکیلات
در این میانه همه مدعی
اسلام راستین !

هزاران انسان
کارگر و بیکار ... استاد و شاگرد
دریغ از حتی
یکبار
خواندن قرآن ، ...
فهم اون آیات
تاریخ اسلام
تاریخ ایران
شدند اسلامی ، هوادار اینان !
تغییر طلبان ، همگی با هم ؟
نه !

به هیچ وجه !
استغفراله ! نعوذباله !

پل پیروزی با ستونهایش !
جنگ طبقات گامی به جلو !

تغییر طلبان ؛
کارگران و زحمتکشان ...
میلیونها محتاج !

دهها مانیفست
دهها روایت از تفسیر آیات
تبنین جهان
انقلاب ایران !

رودر روی هم
دشنام و بهتان
نفی هر اقدام
نفی هر پیوست !

تشکل های خلقهای ایران !
چریک فدائی ،
تاریخی خونین
مورد اطمینان !

صف ها روشن بود
برای دانا ؛ محدود آگاهان
اما دریغ از خودآگاهی ها ؛
شعور جمعی !

دهها سازمان
کاتون و انجمن ... !
همه مدعی مارکسیسم لنینیسم ، ...
جمعی مانویسم ، ...
بخشی تروتسکیسم ، ...
با چند تا جزوه
سفید و قرمز و گاهی سیاه
چند اعلامیه با داس و چکش !

صفوف تغییر
در گذرگاه فرهنگ و انقلاب !
نه راه بازگشت ، نه فرصت تعمیق !

تو اون وانفسا ، چاره ائی نبود
و اگر می بود ، آگاهی نبود !

بعید است بعید
آگاهی از تاریخ ...
شناخت از خلق ها
کارگران ایران !

مجاهدان خلق
برای موندن
شرکت در تغییر
شرکت در قدرت
دستان بیعت
با پدر روحانی ، امام امت
پدر طالقانی ، حافظ قرآن
دراز کردند !
زدند روی دست ،
پیران مذهب !

هزاران انسان ، با کار و بیکار...
دانشجو ، محصل ، پیوستند به آن
دریغ از یکبار ، دیدن یا خواندن
آثار تغییر... دانش طبقات
با امید تغییر ،
زندگی انسانی
با چندتا جمله یا چند تا کتاب
شدند کمونیست ،!
شدند هوادار..... !

اسلام ، اسلام است ،
نه یک کلمه پیش ، نه یک کلمه پس !
هرکس در مقابل انقلاب بایستد
هلاک باید گردد !
فتوای امام و یار امام !

مجاهدان خلق ، ...
در طی اقدام
تاریخ خونین
مورد اطمینان !

احزاب ملی
جبهه و نهضت ... ؛
روشنفکران ؛
چپهای ایران
اندیشه ورزان
نقادان
خدمتگزاران دوران ثبات
دوران انتقال
هرگونه قدرت
جابجائی قدرت !
سرمایه داران
کوچک و بزرگ
با هرنوع مذهب و یا بی مذهب !
بازاریان
بقال و حجره دار
دستی در قدرت
دستی در ثروت
بیعت با مذهب
سود و سرمایه !

دستگاههای حافظ قدرت :

قوای سه گانه ؛
مجلس ، قضاء ، وزارت خانه ها
نیروهای سرکوب ؛
زمین ، هوا ، روی دریاها
نیروهای مخصوص
گاردی و ساواک و
ژاندارمری و پلیس و ... !

اینهمه دستگاه
باخواست خدا
طی معجزه
با آب تظهير
در طی یک شب
شدند اسلامی !
از دست طاغوت
پپای خوبیان ، فاشیسم عربیان
انتقال یافتند !

فرمودند امام :

خفه بمیرید !

شورای انقلاب
فرمان صادر کرد :

انقلاب اداری !
شورای کارخانه ،
همه شوراها
شورا بی شورا
باز خرید و اخراج
زندان و شکنجه و اعدام
کشتار آگاهی !

اشغال سفارت ، خلع سلاح اول !

فرمودند امام : سال 59 ، سال امنیت !

شورای انقلاب آماده اجراء !

بنی صدر ؛ فرمانده قوا ، رئیس جمهور ایران ،
فرمان صادر کرد :
لشکر اسلام !
تا خلع سلاح خلقها
سازمانهای مسلح ایران
پوتین ها از پای نیاورید بیرون !

کشتار و خلع سلاح خلق ها.... و سازمانهایش
و چپ آگاه در ایران !

انقلاب فرهنگی
سانسور در ایران !
در دانشگاهها

سنگر آزادی
جنگ تن به تن
تخریب دفاتر
کتابسوزان
اشغال دانشگاه
تعطیل و تعقیب
زندان و شکنجه و اعدام
شورا بی شورا !

انجمن اسلامی
جهاد دانشگاهی
وحدت حوزه
فریب خورده گان
همگی گفتند

انقلاب اسلامی !
کشتار آگاهی !

جنگ با عراق ؛
نعمت الهی به خدمت آمد !

نقطه پایان !

از همه دنیا
اسلحه سازان
خدایان جنگ

آتش آوردند

آتشی بزرگ

برای ایران

برای عراق

شهر و روستا

درگیر و در جنگ !

بمباران ها

موشک بارانها

پرواز جت ها

فانتوم ها و میگ ها !

هزاران جوان

عاشق و ناآگاه

شجاع و جسور

سوی جبهه ها روانه شدند !

هیزمهای جنگ

گوشه دم توپ

سوخند و ساختند

زندگی باختند

تا سرمایه داران

یاران امام

ثروت اندوختند !

دریائی از خون

راه افتاد براه

دشته را پر کرد

شهر ها رو پر کرد

پر از جنازه !

گل های پرپر

روی امواج دست

رفتند به بهشت

به بهشت زهرا

بهشت ایران !

جنگ که شروع شد

رهبران رفتند و یا که پنهان

ماندند جوانان

غرق در رویا ها ،

رویای آزادی !

بگیر و ببند

کشته ها کشته

تعقیب و گریز

دستگیری و زندان

شکنجه و شلاق

صف های اعدام

در سراسر ایران !

... 60 و 61.... جنگ در شهرها

خانه به خانه

ده ها جرثقیل

در دانشگاهها

خیابان و میدان

صدها پیکر

آویخته از آن !

هزاران گل سرخ

گوشه زندان

گروگان دیوان !

گروه فرقان ؛ همه اعدامی !

آرمان مستضعفان

زندان و شکنجه و اعدام !

..... احزاب و تشکل ها ... تقیه کردند !

بازگشتند همه ، به دامان اسلام !

سازمانهای چپ ویا کمونیست ...

بادهها پسوند ، با دهها پرچم

برای ماندن

شرکت در تغییر

شرکت در قدرت

دودسته شدند !

دسته بزرگ ؛

دسته سازش

هم صدا شدند

با صدای جعل !

مبارزه با امپریالیسم !

مرگ بر آمریکا !

.....

" اکثریتی "

هم پیمان شدند ،

مسلح کنند پاسداران مرگ

با سلاح سنگین !

یاری رساندند

جنایتکاران

در خلع سلاح

در تار و مار

تغییر طلبان !

تاریخ شاهد است

اینچنین کردند تا همین لحظه !

دسته دوم :

برای ماندن ،

برای تغییر

در جبهه مرگ همصدا شدند !

رودروی هم !

تو اون وانفسا ، چاره انی نبود

و اگر می بود ، آگاهی و باوری نبود !

نیروی تغییر ؛

نیروهای کار

بعداز میلیونها

اخراج و بیکار

زخمی و گرسنه

زندانی و کشته

عقب نشستند

بازگشتند به کار !

کار و بردگی !

کار و اعتراض !

ایران در جنگ !

تا همین لحظه !

بهار انقلاب

زخمی و خونین !

آنچه مانده بود :

شکست اعتماد

ویرانی و زخم

اعتراض مرگ

بیکاری و فقر

بیماری و درد

کوپن ارزاق ، بخور و نمیر

ارتشاء و فحشاء

ابتذال فرهنگ

تفتیش عقاید

فاشیسم عریان

حاکمیت اسلام

سود و سرمایه !

فرشته نجات

پس از توافق

در پایان جنگ

جام زهر در دست

فرمان صادره را

توشیح فرمودند :

گروگانها را از قید حیات بکنید آزاد !

نوشید جام زهر

شیشه عمرش شکست

به مرگ پیوست !

سال 67 ... تابستان خونین

لحظه های مرگ !

زندان های ایران

قصابخانه تاریخ انسان !

سرود و حماسه و فریاد !

دفاع ابدنولوژیک !

دسته گل های سرخ

مجاهد و فدائی ، ...

کارگر و زحمتکش

دانشجو و معلم

سرباز و زارع

آگاه و شجاع

به خط دیوار !

ستون درخیمان

آماده فرمان !

شلیک !

گلوله انی در چشم

گلوله انی در دهان

گلوله انی در سینه

زنده باد آزادی ، مرگ بر ...

سروها ی مقاوم هنوز ایستاده اند !

به پاهایشان شلیک کنید !

تیرهای خلاص !

پرنده گان عشق

بجرم ارتداد

نفی هر قفس

بسیخ کباب

غنچه های گل

شعله آتش !

شقایق های خونین

در سکوت و تهدید

گور به گور شدند

گورهای جمعی

قبرستانهای نو

لعنت آبادها

خاوران ها

آباد شدند ، آباد !

بهار اسلام در سرزمین ایران !

تو خشکسالی ها

خیلی ها مردند

خیلی ها شدند اسیر بندها :

از خودبیبگانگی

بند زندگی ، بند بردگی ...!

خیلی ها شدند

تواب و نادم

بدام کشیدند

دسته به دسته

مقاومت را

زخمی و خونین !

باز غل و زنجیر

زندانهای نو

شکنجه های نو

دار ها آویزان

تماشاگران

زندگی با مرگ برای همه !

خیلی ها زدند

از قفس بیرون

زدن به جاده

زدن به جنگل

زدن به دریا

.... رفتن از ایران

رفتن که شاید ، کاری بکنند

کاری کارستان !

راه های فرار ، همگی یک دام !

سرزمین نو

زندگی نو

آموزش نو

خدایان نو

قفس های رنگین !

توی قفسها

پرندگان زخم

پر میکشیدند

تا سقف قفس

دسته به دسته !

از نفس افتادند

خونین و مالین

بیمار و خسته

دسته و پا بسته !

نشستند زمین

با آه و زاری !

هرکی هرکی بود !

بحث و جدلها

تهمت و بهتان

نفی اعتماد

نفی اتحاد !

دهها سازمان

دهها اجتماع

مدعیان عشق

مدعیان تغییر

رودر روی هم

" شورا بی شورا ! "

شور و غوغا را

به وفور داشتند

" شعور جمعی "

خشکسالی ها !

مجاهدین خلق رفتند کربلا !

کنار حسین ؛

صدام حسین

تا شاید نقشی

تازه بیابند !

بر کف قفس

دانه های کوهی

وسوسه میکرد !

زندگی آرام

کار برای نان

آموزش و تحصیل

کار سیاسی

کار برای نام !

چندی که گذشت

آموزش دیدگان مکاتب سازش

اکثریتی

سیاسی شدند !

متخصصین ، ...

کارآموده گان ، ...

معلم شدند !

همراه با احزاب

سبزه ها و چپ ها ،

سرخ ها و زردها ، ...

رنگارنگ شدند !

بفروش رفتند

توی پناهها

تو اینترنت ها ...

صدا و سیما !

نشستند برخی
بر روی تخم ها
کتابی در دست ، امیدی در دل
شاید یه روزی
جوجه های عشق
با لالائی ها ،
قصه رویاها
با شعور و شور
همرا با آنان
پپرند از جا
بشکنند قفلها
بریزند دیوار !

چندی نکشید
جوجه های عشق
آمدند بیرون
با دهان باز !

پدران شوق ، تن به هر کاری
مادران درد ، زحمت و کوشش
فراموش کردند
قصه پرواز
قصه دیوان
طلسم قفلها !

نونهالان عشق ؛
نسل های تازه
قفسهای رنگین
با درب های باز
دانه های کوهی ،
حتی ندیدند
دسته انی در پرواز !
پرنده که نه ، ...
مصرف کننده !

بخشهایی کوچک
از زیر این آوار
اینجا و آنجا
بیرون آمدند !
در نجات خویش
توی قفسها
فریاد کشیدند
فراخوان دادند
دهها کنکره
صدها نشست
کوچک و بزرگ
پنهان و آشکار
تا همین لحظه !

راه نو جستند !
چاره ی کار خواستند !
توسل جستند
به مارکس و انگلس
لنین و استالین
مانو و تروتسکی !
تدارک دیدند
قطننامه ها
اساسنامه ها
مراننامه ها
آلترناتیوها

رنگ و وارنگ
بر روی کاغذ
همه روی آب !

در نجات خویش
حمایت کردند
جنبش ایران
در قطننامه ها
نظاراتها
کارزار جمعی ؛
جمع آوری امضاء
تو اینترنت ها !

انقلاب و تغییر
رویای خیال
فقط توی خواب
تا همین لحظه !

بر این باورم
آنانی که با عشق ،
آگاه و ناآگاه
زندگی باختند
تاریخی ساختند
شاید یه روزی
آنچه که آروز
آزادی ،
نام داشت
تغییر ،

مفهوم یافت
نقطه انی باشد
برای آغاز !

آنان که ماندند
در طی این راه
زخمی و بیمار
سرطان و سگته
دهها خودکشی
تا آخرین لحظه ،
تا همین لحظه
فریاد کشیدند :

برخیزید از خواب
نسل های زخمی !
بگسلید زنجیر از دست و پای خویش
بگیرید در دست سرنوشت خویش !

باز صبح فردا
" شورا بی شورا " !
همه سرکار !

کار و بی نانی برای همه !
دستگیری و زندان برای همه !
شکنجه و اعدام برای معترض !

عشق و عیش و نام
بهشت زمین
برای خوبان ، از ما بهتران
امامان و والیان عصر
خادمان و خاتمیان
آقازاده ها ، غلام زاده ها !

تا همین لحظه
پاسداران شب
و آمرانشان
با ترس و وحشت :
از کارگران ؛
از تلاش آنان برای زندگی
در کسب دستمزد ، امنیت کار
از سندیکا و شورای ... آنان
برای تدبیر !

از زنان ؛
از تلاش آنان برای رهائی....!
نفی استثمار ، ستم مضاعف !

از معلمان ؛
از تلاش آنان برای اتحاد
حفظ حیثیت ، نان و امنیت.... !

از تلاش دانشجویان ؛
برای آزادی
اندیشه و بیان
برای اتحاد
حقوق انسانی برای همه
امنیت و آسایش برای همه!

از تلاش بیکاران ،
برای رهائی ، برای اتحاد
امید ، کار و نان و آب ... !

تا همین لحظه
فرمان میرانند
شلیک میکنند
با ترس و وحشت
بر در و دیوار
ستاره صبح ؛
خورشید روشن !

دستگیر میکنند
کرمهای شبتاب
هرچه جنبده و هر آنکه آگاه ست !

وحشت اینان
نه از امپریالیسم و سازمانهایش
که یار و یاورند
نه از نام چپ و یا نام راست
که دوروی یک سکه اند

وحشت اینان
از آگاهی و اتحاد
و
اقدام به تغییر است !

در این وانفسا
تا همین لحظه
هزاران انسان ؛
هوشیار و بینا
نان خود خوردند
چشمها را بستند !

هزاران انسان
در میادین اعدام
پای جرتقیل
چوبه های دار
با چشمانی باز
خوشحال و خندان
و گاهی شرمنده
لقمه ائی نان در دست
تماشا کردند
آخرین نگاه
دست و پا زدن
دار آویخته گان !

انسان ، چه معنایی دارد ؟

چه میتوان نامید اینگونه انسان ؟
این بربریت را چه میتوان نامید ؟

رفقای من ،
هوشیاران عصر !

تصاویر بالا
بخش کوچکی است
از میلیونها تصویر
که باقی مانده است
در خاطره من !

نه میتوان بخشید
و نه.... فراموش کرد !

چرا که هر انسان
با یک جو شرف
آگاهی و احساس
در گذار از اینهمه راه
فریاد خواهد زد :

جنايات بی مکافات
تاکنون بوده است و نباید این باشد !

در اون وانفسا
با اون شرایط
با اون جنايات
با آن همه مرگ
هر کی به نوعی میزند فریاد :

بردگی کافیت !
بندگی کافیت !
زندگی انسانی !
سوسیالیسم یا بربریت !

میتوان فهمید
همه خواهیم دید
ضرورت و نیاز
یک روز از روزها
میشه انفجار
میشه یک شورش
میشه یک آتش
شعله میکشه

در کوی و برزن !
یه روز از روزها
باز هم صدای بهار میآد
گل مشت آفتاب
از پشت ابرها
بیرون میاد !
توهم و باور
به این با دینان
میشن بخاری
بخار خاکستر !

ابر ها که برن
نطفه های تغییر
جان میگیرن
رشد میکنند
پا میگیرن
راه میفتن !

هر کجا ظلم است
هر کجا بیداد
هزاران انسان
نیازمند و محتاج
میزنن بیرون
میان به میدان
زندگی در دست
با چشمانی باز و برخی بسته
هوشیار و دانا ، بخشی ناآگاه
آگاهیشون رو میریزن رو هم
تدبیر میکنند

تدبیری جمعی :

زندگی انسانی برای همه !
با هر جنسیت با هر ملیت !

رفیقی میگفت :

تا به اون لحظه باید خطر کرد !

تا به اون لحظه
که لحظه بعدی است
اول ماه مه

13 آذر ، 16 آذر

هر روز دیگر....

آگاهان ؛ تغییرطلبان

دستگیر میشن ، زندان میشن
شکنجه میشن ... !

باید بگیریم پرچم خود به کول ؛
پرچم آگاهی برای آزادی !
انقلاب اجتماعی
بدونه پیشوند ، بدونه پسوند
مستقل و دانا !

بربریت یا سوسیالیسم

شعار دیروز بود

با حق انتخاب !

امروز در ایران و همه جهان

بربریت حاکم است

با کمی تخفیف

بربریت متمدن ، در اروپا و ... !

تنها مانده است
یک راه اقدام
سوسیالیسم !

سوسیالیسم علم است !
علم اجتماع علم رهائی ...
زندگی انسانی برای همه !
میتوان آموخت
برای ایران و همه جهان !

برای رهائی
آگاهی شرط است
از تو گهواره تا تو گورستان !

نقش روشنفکر
جوان و حساس
با شور و آگاه
بردن آگاهی است
برای انسان ؛
انسانهای کار
همه نوع انسان !
کسب دانش است
از این تبادل !

بدون وقفه
تلاش و کوشش
جوشش و پوییش
ایجاد ارتباط
ارتقاء آگاهی
همه آحاد !

میتوان آغاز کرد
از درون خانه
همسر و فرزند
پدر و مادر
برادر و خواهر
همه اقوام
کوچک و بزرگ
در و همسایه !

میتوان آغاز کرد
از تو دانشگاه
از هر محل کار
دوست و همکلاس
همکار و همدست
با هر رنگ و نام
از هر ملیت !

میتوان آغاز کرد
انتقال تجارب
انتقال آگاهی
میتوان پل شد

پل ارتباط

از این خانه به آن خانه

از این دانشگاه به آن دانشگاه

از این دانشگاه به آن کارخانه

از این کارخانه به آن کارخانه

.... به هر شهر و بهر روستا

رساندن اخبار
بدون فریب
اگر یک کلاغ
فقط یک کلاغ

و نه چهل کلاغ !

برای ارتباط !
سازمانیابی !

تغییر شرایط
نه با معجزه

نه خواب و خیال
نه با حضور بیگانگان !

به دخالت میلیونها انسان
نیازمند تغییر

آگاه و هوشیار
با کار و بیکار ...

سازمانیافته
وابسته است !

اما چگونه ؟
تغییر !

سازمان تغییر میخواهد !

نشسته ام اینجا درون قفس
با درب های باز

فکر میکنم با خود :

نه اینجا خوشحالم من
نه اونجا آدمم من !

اینجا اسیر مصرف
با تیره گی پوستم

کوئوله انی بی مصرف !
زیر نگاه ارباب

فانشیست های دموکرات
ابزار و تکنیک ناب

حقیر ! دزد و تروریستم من !
هرروز میرم سر کار

با سرعت ماشینها
چون میکنم طی ماه

آنچه بدست میآرم
بدهکارم بدهکار !

وقتی میرم خیابون
اداره و سوپرمارکت

زیر نگاه مردم
بزهکارم ، خراب کار !

اونجا مثل میلیونها
اسیر بندها هستم

تو خونه و کارخانه
دانشگاه و مدرسه ...

امنیتی ندارم !

مثل حسین رفیقم ؛

با ضرب تازیانه
بارمیکشید بکولش

بی مزد کار اول

میرفت بکار دوم
نصف شبی که برمیکشت بخانه
نه پولی داشت ، نه نانی و نه گرما !

دخترکش بیماره

کلیه هاش خرابه

برای خرج درمان

به پول احتیاج داره !

پسرکش نشسته

باز هم گوشه دیوار

چشمش خمار و بسته

تو رویاهاش اسیره

نه کار داره نه سامان

نه امیدی به فردا !

همسرش هنوز بیرونه

ظرفشور یک رستوران

شاید با خود بیاره

ته مونده غذاها

رزقی برای فردا !

فکر میکنه

چیکار کنه براشون ؟

غم میگیره صداشو

درد میگیره وجودش !

فردا میرم که شاید

یا حق مو بگیرم

یا که گوشه زندان !

شانسی که آورد حسین

چند هفته پیش سخته کرد

غرق شد تو غمهاشو مرد !

..... مثل حسین میلیونها !

فکر میکنم به چاره !

چگونه ؟

بخود میگم : رفیقم

تمام مشکل ما

دعوا سر لحافی است

که مثلا

به همه ، تعلق داره !

یه سر تو دست ملاست

یه سر تو دست تجار

دوسر دیگه شرکا

همبستگان جهانی !

سرما زده ، یخ زده

تشنه ، گرسنه ، بیمار

لای دست و پا اسیریم

تو دعواشون میمیریم

یا در میریم به غربت

..... با غصه ها میمیریم !

موندن میلیونها انسان

خارج از این جان پناه !

نفت و گاز و زمینها

معادن و درختها ...

ارزش کار انسان

تو بازار و بورس و ارز

سود میشه و پول میشه

به حساب اونها میره !

تا وقتی که اینجوره

کار میکنی

فقیری ، اسیری

حق و حقوق نداری

نه اینجا و نه اونجا

حق حیات نداری !

تا وقتی که سرمایه

سود میبره در هر شکل

در هر جا !

براش فرقی نداره

اونور خط ، میلیونها

اینور خط ، هزاران

زیر خط فقرات ...

چون میدان با حقارت !

براش فرقی نداره

بمب های خوشه انی شو ...

تولید نظامی شو

بدست کی میسپاره

بر سر کی میباره !

چه فایده داره اینجا ، چه فایده داره اونجا

وقتی نشه بجنبی ، بخندی ، بفهمی..... ؟

فکر میکنم به اوضاع ... !

در این دوره زمونه

بزور جنگ و بحران

همبستگی جهانی

یافته مفهومی دیگر

کارگران رنگارنگ

در زد و خورد

رقابت

قاپ میزنن نون خشک

از سفره یکدیگر !

سرمایه در اتحاد با هر رنگ و ملیت !

اونجا میلیونها انسان

با درد هانی مشترک

در نبود امکانات

در جدال با بربریت

به یکدیگر محتاجند !

بهر صورت ،

بهر شکل

دست همو میگیرن !

صدای همراهی رو

اینور مرز میشنوم !

اینجا هزاران انسان

با درد های مشترک

غریبه با یکدیگر !

سفید می‌گه سیاهی
آگه می‌خوای بمونی
باید اینو بفهمی
ساز می‌زنم برقصی
با ساز من بخوابی
خواب دیگه نبینی !

اونجا صدای اعتراض رو
یا میکشن به زندون
یا می‌زنن به مغزش
می‌فرستن گورستون یا که گوشه خانه !

اینجا صدای اعتراض رو
با اینهمه سندیکا
سازمان و تشکیلات
با قدرت رسانه
میکشونن به میدان
با سازش و مدارا
خوشحال و شاد و پیروز
3درصد و 5درصد ...
می‌فرستن به خونه
بکار در کارخانه !

در می‌آیم با حسرت
نه اینجا و نه اونجا
مادامیکه نفهمی
حق حیات نداری !

فکر میکنم
احتیاج ، مادر هر اختراع است !

اونور خط آدمها
شائس بیشتری دارند
بهم دیگه محتاجند
میتونن تاریخ رو بسازند !
من هم محتاج تغییر
برای زنده ماندن !

تو این اوضاع و احوال
با این نیاز جدی
نان و آب و سرپناه !
میلیاردها بی پناه
کاری نشد نداره
راهشو باید که جست !

آی رفقای عاقل
بیانید راهی بجونیم !

میشه تاریخی بناء کنیم
قهرماناش دیو نباشن
آدمهای آگاهی باشن
گذشته را خوب بشناسن
امروز را تدارک ببینند
فردا را نشونه بگیرن !

میشه که از دست خدا
شیشه عمر دیوها رو در بیاریم !
وقتی که آگاهی باشه
خدا و شیشه و دیوان ...

قصه خنده داریه
بچه ها رو می‌خندونه !
میشه بندهای الهی رو رها کنیم
تا ببینیم
خدای قادر ؛ دروغ تاریخ
مثل بادکنک
تو آسمانها گم میشه !

میشه
از لحظه های خشم
لحظات زخم
لحظات ضعف
درس بگیریم !

" هیچ نیروی ، مگر نیروی بیداری و
هوشیاری ملت خوابزده ، نمی تواند
در جهت اقدام مقاومت کند و بستیزد
و به برد نهائی برسد. "

بار دیگر با آگاهی
در صفوف تغییرطلبان
بهار رو تو سرزمینمان
به روی صحنه بیاریم !

بهار انسان!
تغییر تاریخ !

چشم‌امون را باز بکنیم
هر چی کهنه هست
هر چی مانع است
دست تو دست هم
آگاه و هوشیار
با علم و تدبیر
کار و اندیشه
از سر راهها دور بکنیم !

میتونیم هر آنچه که نیاز داریم ؛
کارگران ، زحمتکشان ، زنان ، معلمان ...
با هر نامی که دوست داریم

با هر صنف و سندیکا و انجمنی ، ...
هر شورائی که مستقل فکر میکنه
فکر جهانی میکنه
فکر انسانی میکنه
استبداد رو نفی میکنه
استعمار رو نفی میکنه
به هموعان عشق میورزه
خودشو نه برتر میشناسه
نه زیر دست

به روی کاغذ بیاریم
به هر چی که باور میکنیم
عمل کنیم
به روی صحنه بیاریم !
سازمان عشق را بسازیم !

آگه بیدار شیم !
آگه فکر کنیم !
آگه آگاه شیم !
آگه ما بخوایم ؛
من و تو با هر نام و جنس

میتونیم با هر اندیشه انی
با هر مسلک و ملیتی
خواستنه های انسانی جامعه رو
در شورای مشترکی
براش برنامه بریزیم
هدف رومشخص بکنیم
بربریت رو نفی بکنیم
رهانی رو سرمشقتش کنیم !

در اجرای اون
دستها رو بالا بزنیم !
برای فردا
ایرانی آزاد بسازیم !
ایرانی که
وقتی نگاهش میکنی
از خوشحالی
غش بکنی ، ... بخندی و برقصی !

اگر حق با ماست
باید خطر کرد
سکوت رو شکست !
باید فریاد کرد
باید فراخواند به صحنه نبرد
جنگ طبقات !

آگه ما بخوایم
با عشق و آگاهی
میتونیم تاریخی نو بسازیم ؛
تاریخی که شاه و شیخ
زالو صفتان ؛ سرمایه دار ها
نقشی درش ندارند !
همه انسانها

با عشق و امید
نقش خدا رو دارند
خدایان عشق
عاشق همونوع
در دستی تاریخ
در دستی ابزار
خودآگاهی ؛
ابزار تغییر !

آسایش و امنیت
برای انسان
طبیعت و حیوان !

بهار انقلاب
معجزه انسان
در راهه ، در راه !

بهاران خجسته باد !

با یاد پر افتخار بخون خفته گان ... قیام و تغییر
و با درود و احترام به رفقای زندانی
و همه کسانی که از آزادی آگاهی و رهانی
انسان دفاع میکنند !

جهان / 27.3.2008